

پنج بنای مسلمانی، بر شش چیز است

چند سخن دگر با "هدایت الله ذاهب"

قبل بر این، کوتاه سخنی داشتیم با هموطنی بنام "هدایت الله ذاهب" و امید میرفت جناب شان بعد از مرور آن سخنان، در مورد قلم فرسائی های شان اندکی روشنی اندازند؛ که نه تنها چنین نکردند؛ بلکه یک کاسه آش گلوگیر دیگر را تلاش کردند به خورد ما دهند که دست شان درد نکند.

این کاسه آش گلوگیر با مُرچ و مثاله فراوان در یک کاسه داغ تر از خود آش پیشکش هموطنان گردیده است. منی که آش را دوست دارم و مثاله دار آن هم خیلی دلپذیر و بامزه است، مگر صبر میکنم تا آش کمی سرد شود تا گلو سوز نباشد و بشود آنرا مزه کرد، آنرا تناول کرد و از آن لذت برد، اما جناب "ذاهب" توقع دارند تا آن کاسه داغتر از آش را با دو دست محکم بگیریم، هرچند دستان را قُل و قُل میکند و آن آش گلوگیر و داغ را با تمام مرچ و مثاله آن، داغ داغ یک دم از لب کاسه سربکشیم و آه هم نگوئیم.

خدا یا جناب "ذاهب" را هدایت کند تا از پیشکش نمودن آش های گلوگیر صرف نظر کنند، و یا ما را هدایت کند که هرچه به خورد ما دادند، آنرا فرو بریم و دم نزنیم و آه نکشیم.

این کاسه آش را کمی زیر و رو میکنیم تا ببینیم "هدایت خدا" برای ما بندگان خدا چه آشی پخته اند:

در قدم نخست مجبور می شویم تا یک بلست روغن روی آش (مقدمه چینی) را برداریم تا قابل تناول گردد و ما را به امراض گوناگون مبتلا نسازد و در قدم بعدی به مواد و اجزای آن آش کمی دقیق می شویم تا بدانیم چه معجون مرکبی را تناول می کنیم.

نام این آش گلوگیر را جناب "ذاهب"، گذاشته اند "افغان ها تمدن سازان آینده".

از این معجون مرکب ضرورت می افتد تا چندین ملاقه روغن آنرا بیرون کنیم و گرنه معده و روده و گرده را دچار مشکلات فراوان کرده و شاید هم باعث سکتة قلبی ما گردد، سپس میرسیم به خود آش.

جناب "ذاهب" می نویسند: "... و عام گویی چون این مردم بهترین و یا بدترین مردم دنیا هستند غلطترین قضاوتی

است که قاضیان خود مختار همیشه به آن مبادرت می ورزند...". - صفحه اول - پاراگراف سوم - سطر سوم

قرار معلوم، "هدایت الله" خان، خود خواسته یا ناخواسته در جمع این عام گویان و قاضیان خود مختار قرار گرفته اند که عنوان نبشته تحلیلی شان دلالت بر آن دارد: "افغان ها تمدن سازان آینده". آیا این عنوان به ذات خود یک "عام گوئی" کلی به حساب نمی رود؟!

این هموطن ما در صفحه سوم، سطر دوم و سوم چنین می نگارند: "... عرب هایی که بانی درخشان ترین، عدالت

محور ترین و روشنگر ترین تمدن تاریخ بشر محسوب میشوند، ...".

کاش جناب "ذاهب" فارغ از چند و چون ها و دغدغه های آنجانی، منابع و مأخذ سطر بالا را نیز ذکر میکردند تا می شد به آنها مراجعه کرده و حل مطلب نمود.

از جانب دگر آیا این ادعای شان خود یک "عام گوئی" به شکل "قاضیان خود مختار" نیست؟!

در صفحه سوم- اخیر پاراگراف دوم- و آغاز پاراگراف سوم می خوانیم: "... با وجود جنگهای نظامی با اسلام و جنگ های گسترده فکری و رسانه ای نتوانسته اند بنیادهای اسلامی را که الله ﷻ وعده حفظ آن را داده است خدشه دار سازند بناءً بهترین فرصت در این زمان برای احیای مجدد تمدن اسلام مهیا است. .."

حال که خداوند خود وعده حفظ "بنیاد های اسلامی" را داده است، پس روشن است که نه شرق و نه غرب و نه شمال و نه جنوب و نه عیسوی و موسوی و نه هم گبر و ترسا و یهود، نمی توانند و قادر نیستند تا آنرا خدشه دار سازند؛ پس اینهمه جار و جنجال و اینهمه قتل و کشتار برای چه؟

چرا آدم ها در تلاش اند تا وظایف خداوند را اجرا کنند؟

آیا با یک نظر اجمالی در اوضاع و احوال کشور های اسلامی و مسلمانان در روی کره ارض نمی توان به این نتیجه منطقی رسید که مسلمان ها خود باعث زوال اسلام گردیدند و میگردند هنوز؟

"... بدون سایه شک تمدن اسلام طبق وعده الله ﷻ جهانی خواهد شد و حکومت جهانی ای آینده از آن اسلام خواهد بود و یقین داشتن به حکومت جهانی اسلام بخشی از ایمان مؤمنین است، اما سوال اینجاست که کی ها رهبری جهانی سازی

این تمدن و برپایی این حکومت جهانی را به دست خواهند گرفت؟" صفحه سوم- پاراگراف سوم- سطور ۴- ۷

خدمت جناب "ذاهب" عرض باید کرد که اگر "یقین داشتن به حکومت جهانی اسلام بخشی از ایمان مؤمنین است"، پس به اجازه جناب "هدایت خدا"، باید گفت، پنج بنای مسلمانی، بر شش چیز است.

اینکه "کی ها رهبری جهانی سازی این تمدن و برپایی این حکومت جهانی را به دست خواهند گرفت؟"، به فکر قاصر این بنده خدا، تا هنوز زاده نشده اند و هرگز هم زاده نخواهند شد. مگر اینکه منتظر مهدی آخر زمان نشست. بگفته علامه اقبال لاهوری :

ای بنده خاکی تو زمانی تو زمینی صهبای یقین در کش و از دیر گمان خیز

از خواب گران خواب گران خواب گران خیز

از خواب گران خیز

جناب "ذاهب" گویا تمام انسانهای روی کره زمین را به یک گلستان نهایت بزرگی رهنمائی میکنند که سراپا مملو از گل است، تمام آن گل ها، گلاب های مُرسل صد برگ سرخ آتشین اند، همه و همه داری عطر دلپذیر و رنگ بی نهایت زیبا، مگر چند دقیقه را که در آن باغ مصفا به تماشای آن گلها بپردازیم، زود خسته می شوی و آرزوی بیرون شدن از آن گلستان می نمائی، چه همه گل ها یک رنگ بوده و یک عطر دارند و بعد از چند دقیقه از تماشای آن حتماً به هر انسان نورمال احساس خستگی دست می دهد.

حال اگر مجسم کنیم که در آن گلستان وسیع صد ها و هزار ها نوع گل با رنگ ها، اشکال و عطر های گوناگون وجود دارد، شاید ساعت ها به تماشای بپردازیم و از بوئیدن و دیدن هر گل لذت برده و احساس خستگی نکنیم.

پس همین گونه هم می شود گفت که در هر چیزی تنوع خوب است و دلپذیر و یکنواختی خسته کننده است و دلگیر.

اگر چنین نمی بود، آیا خداوند پاک که بدون شک قادر مطلق است، قادر نبود که همه انسانها را یک شکل یک قد و یک اندازه ساخته و همه را با یک دین و یک کتاب و یک پیامبر و یک رنگ و یک نژاد خلق میکرد؟! در صفحه چهارم، پاراگراف دوم، سطر چهارم چنین می خوانیم: "... طوری معلوم می شود که الله جل جلاله حالات را طوری آماده ساخته است که امت به شکل طبیعی این مراحل را ببیند."

میگویند "کور از خدا چه می خواهد، دو چشم جور"، ما هم هیچ مشکلی نداریم که امت به شکل طبیعی این مراحل را ببینند، اما مشکل اینجاست که امت اسلامی مانع طی مراحل بصورت طبیعی می شوند و در نتیجه جوی های خون جاری گردیده است و هرگز هم توقف این خونریزی های وحشتناک در دیدرس نیست که نیست.

جناب "ذاهب" می نویسند: "... و اکنون نوبت گروهی دیگر است تا علم بردار تمدن اسلام گردند و چه خوب است که ما (افغان ها) برای این وظیفه مقدس خویشتن را کاندید کنیم و طوری که حالات نشان می دهد الله جل جلاله راضی به دادن این وظیفه برای ما است (و الله علم). - (صفحه پنجم- پاراگراف اول- سطور سوم تا پنجم) سوال ایجاد می شود که آیا عرب ها و ترک ها و...، خودها را کاندید کرده بودند و یا از جانب خداوند برگزیده شده بودند؟

من اما نمی دانم که جناب "ذاهب" از روی چه و به کدام دلیل و یا دلایل توصیه می فرمایند که افغانها خود را کاندید این وظیفه مقدس نمایند.

آیا جناب "ذاهب" علم غیب هم دارند که حتی از مطالعه حالات، به رضایت خداوند در قضیه هم پی می برند؟! از جانب دیگر در این آشفته بازار افغانستان و پس از چهل سال جنگ و خونریزی و نفاق و شقاق، آیا جناب "ذاهب" طرز و طریق و روش و قوانین "کاندید" شدن افغانها را به این وظیفه مقدس در نبشته بعدی شان برای مردم در خون نشسته افغانستان تشریح و تفسیر خواهند کرد؟ در همین صفحه سوم، پاراگراف اخیر، سطر اول می خوانیم:

"... و ثانیاً اینکه از قراین و مطالعه حکایات و روند ها معلوم می شود که افغان ها از عهده این کار می توانند برآیند."

کاش جناب "ذاهب" آن حکایات و روند های یاد شده را که سبب چنین تخیل بلندبالا گردیده است برای ما خاک نشینان نیز معرفی می داشتند تا با آن قرائن لااقل کمی از نزدیک آشنا می شدیم. ما افغانها اگر روزی از عهده یک ملت واحد و باهم برادر و باهم برابر شدن بدرائیم، گویا کمال کرده ایم، ما را به رهبری حکومت جهانی اسلام چه کار.

اگر هر صفحه و هر پاراگراف نبشته جناب "ذاهب" را زیر ذره بین گذاشته و تجزیه و تحلیل کنیم، سخن به درازا میکشد و یقیناً خسته کننده که از خیر آن میگذرم، مگر چار ناچار یک پاراگراف دیگر را هم از نظر گذشتانده و گلیم این نوشته را جمع میکنم تا هم لعل به دست آید و هم یار نرنجد.

در صفحه پنجم، پاراگراف دوم، دو سطر اخیر، جناب "ذاهب" می نویسند:

"... همچنان آن حضرت ﷺ در حدیثی دیگر می فرماید: هرگاه دیدید بیرق های سیاه را که از جانب خراسان بیرون شدند، با آن بییونید، ولو با سینه خیز رفتن بر روی برف ها باشد، به تحقیق (در) آن خلیفه الله (مهدی) است >۲< .
(و الله علم)."

جناب محترم "ذاهب" صاحب، نکند همین داعشی های جنایت پیشه و ددمنش که بیرق های سیاه در دست دارند و از جانب خراسان فرا رسیده اند و دعوی خلافت اسلامی دارند و...، همین ها باشند که با نقل قول یک حدیث که در درست بودن آن هم شک است، در بین شان "خلیفه الله (مهدی)"، باشد و ما بی خبران هنوز در خواب خرگوش! یا اینکه زبانم لال شما مردم افغانستان را "هدایت" میکنید که از داعشی ها پیروی کنند که در بین شان "مهدی" است؟

امیدوارم چنین نباشد!!!

یار زنده و صحبت باقی...

>۲<- حاکم در المستدرک علی الصحیحین جلد ۴؛ صفحه ۵۴۷ گفته است که این حدیث به شرط شیخین (بخاری و مسلم) صحیح است. (این مأخذ را جناب "ذاهب" در اخیر نیشته شان ذکر کرده اند.)